

لوح زرین

خیز بزن لوح زر بنام معلّم

پاس نگهدار از مقام معلّم

جامعه آسایش و رفاه نه بیند

نبود اگر زندگی به کام معلّم

آنکه نهاده قدم بدوش پیمبر

گفته منم بنده و غلام معلّم

جهل و جنون ره به انهدام سپارد

پیر خرد گر برد زمام معلّم

بی هنر از ذوق باده مست نگردد

گر ز گهر پر کنند جام معلّم

لشکر چهل و ستم ز پای در آید

گر که کشد تیغ از نیام معلّم

رمز بهشت و کلید باب جهنّم

هر دو نهان است در کلام معلّم

تا دگران چون مراننامه نویسند

صلح و سعادت بود مرام معلّم

ایکه بدنبال گنج رنج بری رنج

گنج نهان زیر هر دو گام معلّم

لشگر چنگیز و صَف سپاه سکندر

رام که گشته بجز که رام معلّم

گوهر فتح و ظفر سعادت و عزّت

کوکبِ قبضہ حسام معلّم

ای نشیدہ پیام پیر خرد را

گوش فرادار بر پیام معلّم

ای کہ روان در سراغ آب بقائی

رمز بقایت بود دوام معلّم

بعد خداوند و والدین مکرم

بر همه فرض است احترام معلّم

همّت اگر هست مان ز همّ همیش

حشمت اگر هست ز احتشام معلّم

رونق ایوانمان ز دود چراغش

درهم و دینارمان ز وام معلّم

تا کہ حلال و بکام گشته ترا عمر

راحت و عشرت شده حرام معلّم

تا کہ شود جاودانه نام و نشاننت

خیز بزن لوح زبر بنام معلّم